



## امید در تاریکی

"امید در تاریکی" نوشته ربکا سولنیت یک کاوش روشنگرانه درباره ماهیت امید و خوش بینی در مواجهه با چالش‌های سیاسی و اجتماعی است. سولنیت که خود فعال و مورخ فرهنگی است، روایتی جایگزین از تاریخ ارائه می‌دهد و بر دستاوردها و پیروزی‌های اغلب نادیده گرفته شده جنبش‌های مردمی تاکید می‌کند تا الهام‌بخش امید و عمل باشد.

مقدمه:

## زمینه‌های امید

سولنیت بحث خود را با پرداختن به حس ناامیدی که اغلب مردم را فلج می‌کند، آغاز می‌کند. او معتقد است که ناامیدی هدیه‌ای است که نباید آن را واگذار کرد و برخلاف تصور رایج، دلایل خوبی برای امیدواری وجود دارد. او کتاب خود را در سال ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ در اوج قدرت دولت بوش و آغاز جنگ عراق نوشت و خاطرنشان می‌کند که با وجود تحولات عظیم از آن زمان، ناامیدی و بدبینی همچنان پابرجاست. با این حال، او شواهد زیادی برای پیروزی‌های مترقی، پوپولیستی و مردمی ارائه می‌دهد که نشان می‌دهد قدرت مردم نیروی عمیقی برای تغییر بوده است.

سولنیت تاکید می‌کند که امید به معنای انکار واقعیت‌های ناخوشایند مانند نابرابری اقتصادی، نظارت شرکت‌ها و تغییرات آب‌وهوایی نیست. بلکه به معنای مواجهه با آنها و پرداختن به آنها با به یاد آوردن جنبش‌ها، قهرمانان و تغییرات آگاهی است که به این مسائل می‌پردازند. او جنبش‌هایی مانند اشغال وال استریت، جان سیاه‌پوستان مهم است، و مبارزه برای برابری ازدواج را به عنوان نمونه‌هایی از تغییرات قابل توجهی که در دهه گذشته رخ داده است، برجسته می‌کند.

او امیدوار است که به باور اینکه "همه چیز خوب بوده، هست یا خواهد بود" نباشد. بلکه به "چشم‌اندازهای گسترده با امکانات خاص" علاقه دارد که ما را به عمل دعوت می‌کند. این یک روایت ساده "همه چیز بهتر می‌شود" نیست، بلکه یک "حساب از پیچیدگی‌ها و عدم قطعیت‌ها، با گشایش‌ها" است. سولنیت با نقل قول از ماریا پوپووا می‌گوید: "تفکر انتقادی بدون امید، بدبینی است، اما امید بدون تفکر انتقادی، ساده‌لوحی است." امید در این فرض قرار دارد که ما نمی‌دانیم چه اتفاقی خواهد افتاد و در فضای عدم قطعیت، جایی برای عمل وجود دارد.

## بخش ۱: نگاه به تاریکی

سولنیت ایده "تاریکی" آینده را به عنوان "ناشناخته" و نه "وحشتناک" تفسیر می‌کند. او معتقد است که ما اغلب ناشناخته بودن آینده را با بدترین ترس‌هایمان اشتباه می‌گیریم. او خاطرنشان می‌کند که رویدادهای غیرمنتظره مانند ناپدید شدن اتحاد جماهیر شوروی یا ریاست جمهوری نلسون ماندلا، نشان می‌دهد که آینده می‌تواند بسیار عجیب‌تر از تصور ما باشد.

او از فعالان می‌خواهد که با انتظارات ثابت و جدول زمانی غیرواقعی، تلاش‌های خود را محدود نکنند. او مثال می‌زند جنبش توقف سلاح‌های هسته‌ای در دهه ۱۹۸۰، که اهداف فوری خود را برآورده نکرد، اما به کاهش

قابل توجه سلاح‌های هسته‌ای کمک کرد. سولنیت با نقل قول از داستانی از جنبش اعتصاب زنان برای صلح در دهه ۱۹۶۰، نشان می‌دهد که چگونه یک عمل کوچک و به ظاهر بی‌اثر می‌تواند الهام‌بخش تغییرات بزرگ‌تر و غیرقابل پیش‌بینی باشد.

امید برای سولنیت قمار کردن است، شرط بندی بر آینده و اعتقاد به اینکه اعمال ما مهم است، حتی اگر ندانیم چگونه یا چه زمانی تأثیر خواهند گذاشت.

## بخش ۲: وقتی باختیم

سولنیت به حس ناامیدی پس از انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۴ ایالات متحده و جنگ عراق می‌پردازد. او تصدیق می‌کند که درد ناشی از این شکست‌ها واقعی و از روی همدلی بود. اما او از چیزی که "مکالمه" می‌نامد، یعنی تکرار متقابل شواهد منفی که امید و تخیل را از بین می‌برد، دوری می‌کند. او تأکید می‌کند که ناامیدی یک داستان است که مردم به خود می‌گویند، و آنها قدرت دارند که خود داستان‌سرا باشند.

او با تغییر تمرکز به تحولات مثبت در آمریکای جنوبی، مانند پیروزی دولت‌های چپ‌گرا در اروگوئه و شیلی و مقاومت در برابر خصوصی‌سازی آب، استدلال می‌کند. او خاطرنشان می‌کند که این کشورها از دیکتاتوری به

دموکراسی و مبارزه برای عدالت حرکت کرده‌اند. سولنیت همچنین به سرنگونی حزب بهاراتیا جاناتا در هند و انقلاب نارنجی در اوکراین اشاره می‌کند.

او با نقل قول از اسکات فیتزجرالد، نیاز به نگهداری دو ایده متضاد در ذهن را برجسته می‌کند: "باید بتوانید ببینید که همه چیز ناامیدکننده است و در عین حال مصمم باشید که آن را تغییر دهید." او همچنین به تعریف امید توسط واکلاو هاول اشاره می‌کند، نه به عنوان پیش‌بینی، بلکه به عنوان "جهت‌گیری روح، جهت‌گیری قلب." برای سولنیت، عمل، امید را ایجاد می‌کند و انتظار کشیدن تا زمانی که همه چیز امکان‌پذیر به نظر برسد، خیلی طولانی است.

### بخش ۳: چه چیزی را بردیم

سولنیت بر دستاوردهای قابل توجه جنبش صلح سال ۲۰۰۳ تاکید می‌کند، حتی اگر نتوانستند جنگ در عراق را متوقف کنند. او استدلال می‌کند که این جنبش احتمالاً دولت بوش را از بمباران گسترده بغداد بازداشت. همچنین، بحث جهانی درباره جنگ، آن را برای ماه‌ها به تأخیر انداخت و فرصتی برای عراقی‌ها فراهم کرد.

او خاطرنشان می‌کند که فعالان ضد جنگ از سوی رسانه‌ها به عنوان یک گروه متنوع، مشروع و نماینده معرفی شدند که این خود یک پیروزی برای آنها بود. این جنبش میلیون‌ها نفر را سیاسی کرد که قبلاً هرگز فعال نبودند و

شبکه‌های جدیدی از فعالان ایجاد کرد. او همچنین تاکید می‌کند که این یک جنبش جهانی بدون رهبران سنتی بود که نشان‌دهنده قدرت سیاسی غیرمتمرکز بود.

جنبش صلح و عدالت جهانی توانست در برابر دوگانگی‌ها مقاومت کند؛ آنها می‌توانستند با جنگ در عراق مخالف باشند بدون اینکه از صدام حسین حمایت کنند و با نیروهای نظامی دلسوزی داشته باشند. سولنیت اشاره می‌کند که سوالاتی که فعالان مطرح کردند، مانند سودجویی از جنگ، به جریان اصلی تبدیل شدند. او پیروزی‌های دیگری مانند عدم مشارکت کانادا و مکزیک در جنگ و امتناع دولت ترکیه از اجازه استفاده از خاک خود به عنوان پایگاه را برجسته می‌کند.

#### بخش ۴: امید کاذب و ناامیدی آسان

سولنیت به "امید کاذب" می‌پردازد که اغلب توسط قدرت‌ها برای غیرفعال کردن مردم به کار می‌رود. او این را با "ناامیدی آسان" مقایسه می‌کند که از سوی فعالان چپ برای نادیده گرفتن مشکلات واقعی جهان استفاده می‌شود. ناامیدی کمتر از ما انتظار دارد و قابل پیش‌بینی‌تر است، اما امید واقعی به وضوح و تخیل نیاز دارد تا فراتر از مشکلات فعلی را ببیند.

او اشکال مختلف ناامیدی چپ را بررسی می‌کند، از جمله کسانی که ناامیدی را با همبستگی با مظلومان اشتباه می‌گیرند یا از شکست به عنوان اعتبار برای پیش‌بینی‌های خود استفاده می‌کنند. سولنیت با استدلال می‌گوید که این "ناامیدی روانشناسی است تا ایدئولوژی" و می‌تواند منجر به فعالیتی شود که بیشتر بر تقویت هویت متمرکز است تا دستیابی به نتایج.

او تاکید می‌کند که امید به معنای دل‌بستگی به یک نتیجه خاص نیست، بلکه اعتقاد به این است که "شما قدرت تغییر جهان را تا حدی دارید یا اینکه جهان دوباره تغییر خواهد کرد." او استدلال می‌کند که شادی و سرزندگی برای پایداری فعالیت مهم است و در مواجهه با سیاستی که قصد دارد شما را ترسو، بیگانه و منزوی کند، شادی خود یک "عمل اولیه شورش" است.

## بخش ۵: تاریخ سایه‌ها

سولنیت جهان را به عنوان یک تئاتر توصیف می‌کند که در آن اعمال قدرتمندان و رسمی "در مرکز صحنه" قرار دارد. او معتقد است که تاریخ‌های سنتی و منابع خبری ما را تشویق می‌کنند تا نگاه خود را بر این صحنه ثابت کنیم و ما را نسبت به "فضاهای سایه" که قدرت‌های دیگر در آن کار می‌کنند،

کور می‌کنند. او استدلال می‌کند که تغییرات واقعی اغلب از این مکان‌های نادیده گرفته شده سرچشمه می‌گیرد.

او با نقل قول از جان آدامز و توماس جفرسون، یادآور می‌شود که انقلاب آمریکا "در ذهن مردم" قبل از آغاز درگیری‌ها رخ داده است. این به این معنی است که "بنیادی‌ترین تغییرات، آنهایی که همه چیز از آنها ناشی می‌شود، دشوارترین ردیابی هستند" و اینکه "اعمال نمادین و فرهنگی قدرت سیاسی واقعی دارند". سولنیت تاکید می‌کند که انقلاب واقعی "در تخیل" اتفاق می‌افتد و این تغییرات می‌توانند تدریجی و ظریف باشند.

او مفهوم جاناتان شل از "جهان غیرقابل تسخیر" را معرفی می‌کند که در آن قدرت مردمی، غیرخشونت و اراده مردم می‌تواند قدرتمندتر از نیروی نظامی باشد. او از نمونه‌هایی مانند دانشجویان بلغراد که میلوشویچ را سرنگون کردند، کشاورزان بولیویایی که رئیس جمهور خود را برکنار کردند، و پورتوریکویی‌ها که نیروی دریایی ایالات متحده را از وییکس بیرون کردند، نام می‌برد.

سولنیت همچنین داستان لغو برده‌داری در امپراتوری بریتانیا را به عنوان مثالی از چگونگی تغییر نگرش عمومی در طول زمان از طریق بحث، موعظه و داستان‌ها بیان می‌کند. او تغییرات سریع‌تر در دیدگاه‌ها درباره همجنس‌گرایی را در زمان ما، ناشی از فعالان، هنرمندان و افراد عادی که آشکارا زندگی می‌کنند، برجسته می‌کند.

### بخش ۶: فرا رسیدن هزاره: ۹ نوامبر ۱۹۸۹

سولنیت به یاد می‌آورد که در تابستان برلین دیوار ساخته شد، در دنیایی که تحت سایه جنگ سرد بود و ترس از جنگ هسته‌ای بر آن حاکم بود. اما او تاکید می‌کند که "مردم همیشه در تصور پایان جهان خوب بوده‌اند، که تصور آن بسیار آسان‌تر از مسیرهای عجیب و غریب تغییر در دنیایی بی‌انتهاست." او به جنبش‌های مهمی که در همان دوره آغاز شد، اشاره می‌کند، مانند جنبش حقوق مدنی که وضعیت موجود را به یک بحران تبدیل کرد. او همچنین به تاسیس جنبش اعتصاب زنان برای صلح در سال ۱۹۶۱، که به جنبش ضد هسته‌ای و بعداً جنبش زنان منجر شد، اشاره می‌کند. کتاب "بهار خاموش" راشل کارسون نیز در همین دوران منتشر شد و به ممنوعیت DDT و محبوبیت یک جهان بینی زیست‌محیطی کمک کرد.

سولنیت بر عمق تغییراتی که از آن زمان رخ داده است، تاکید می‌کند و خاطرنشان می‌کند که بسیاری از مفاهیم مانند تبعیض نژادی، جرایم ناشی از نفرت، خشونت خانگی، و آزار جنسی در آن زمان حتی کلمه نداشتند. او سقوط دیوار برلین در ۹ نوامبر ۱۹۸۹ را به عنوان یک "معجزه" توصیف می‌کند که توسط "مردمی مسلح به هیچ چیز جز تمایل یا امید" به ارمغان آمد. او این را یکی از بزرگترین سال‌های انقلاب‌ها می‌نامد که با آزادی نلسون ماندلا و فروپاشی بلوک شوروی و سپس خود اتحاد جماهیر شوروی ادامه یافت.

#### بخش ۷: فرا رسیدن هزاره: ۱ ژانویه ۱۹۹۴

اول ژانویه ۱۹۹۴، ارتش چریکی از مردان، زنان و کودکان بومی در چیاپاس مکزیک قیام کردند و جهان را غافلگیر کردند. آنها خود را زاپاتیستا نامیدند و بر فلسفه "زاپاتیسم" تاکید کردند. آنها در روزی که توافق‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (NAFTA) به اجرا درآمد، قیام کردند و آن را "حکم اعدام اقتصادی" برای صدها هزار کشاورز مکزیک دانستند.

سولنیت بر قدرت فکری و تخیلی زاپاتیستاها تاکید می‌کند. آنها مفهوم "پیشاهنگان" را رد کردند و به جای آن بر "قدرت مردمی جمعی و خودمختاری مردمی" تاکید کردند. آنها به دنبال به دست گرفتن قدرت نبودند، بلکه به دنبال بازگرداندن قدرت به جامعه مدنی از طریق اشکال مختلف مبارزه بودند. آنها بر حقوق کامل و برابر زنان تاکید کردند و به دنبال برقراری نوعی از عدالت نبودند که عدالت دیگر را به تعویق بیندازد.

زاپاتیستاها انقلاب خود را صادر نکردند، بلکه دیگران را دعوت کردند تا نسخه محلی خود را پیدا کنند و از طریق "برخوردها"، ارتباطات، فرستادگان و مکاتبات با جهان ارتباط برقرار کردند. سولنیت معتقد است که آنها "گشایش‌های با شکوهی را برای فعالان در سراسر جهان آزاد کردند." آنها همچنین تعامل بین اعمال فیزیکی و اعمال نمادین را درک کردند و از طریق ابزارهای اخیر به پیروزی دست یافتند. سخنگوی آنها، سابکومانندانت مارکوس، یک "زبان سیاسی جدید" را از طریق نوشته‌های ادبی خود بیان کرد که از طریق اینترنت در سراسر جهان منتشر شد.

## بخش ۸: فرا رسیدن هزاره: ۳۰ نوامبر ۱۹۹۹

سولنیت به "مشکل" Y۲K در پایان قرن بیستم اشاره می‌کند، مثالی از "یک طرز فکر رادیکال خاص، بیمارگونی که با اعتبار مورد انتظار جذاب شده است." او سپس به تظاهرات گسترده ۳۰ نوامبر ۱۹۹۹ در سیاتل، که نشست سازمان تجارت جهانی (WTO) را مختل کرد، می‌پردازد. این جنبش که اغلب به اشتباه "جهان‌هراس" یا "ضد جهانی شدن" نامیده می‌شود، در واقع با "جهانی شدن شرکت‌ها و ایدئولوژی آن، نئولیبرالیسم" مخالف است.

او جنبش عدالت جهانی را به عنوان "یک مبارزه برای بازسازی دموکراتیک جهان" توصیف می‌کند. این جنبش بر "تمرکززدایی قدرت" جهانی شدن شرکت‌ها تأکید می‌کند، که به طور اساسی حقوق محلی، منطقه‌ای و ملی برای تعیین سرنوشت را به نام "مزایای مشکوک بازار آزاد" به حالت تعلیق درمی‌آورد.

سیاتل به عنوان یک نقطه عطف در مخالفت با جهانی شدن شرکت‌ها عمل کرد. چارلز دربر، مورخ اقتصادی، آن را به عنوان تولد "یک اپوزیسیون جدید و شاید یک نوع کاملاً جدید از سیاست" توصیف می‌کند. این جنبش یک ائتلاف گسترده از اتحادیه‌ها، فعالان محیط زیست، آنارشیست‌ها، گروه‌های

مذهبی و دیگران را گرد هم آورد. پیروزی در سیاتل، یعنی تعطیلی نشست WTO، "ملموس و فوری" بود و جهانی شدن شرکت‌ها را به موضوع بحث تبدیل کرد.

### بخش ۹: فرا رسیدن هزاره: ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

سولنیت به حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ می‌پردازد و لحظه‌ای را که "چیزی زیبا می‌توانست از آن بیرون بیاید" را برجسته می‌کند. او خاطرنشان می‌کند که واکنش اولیه به این فاجعه همدلی، سخاوت و حس ارتباط با جامعه بود. مردم خون اهدا کردند، داوطلب شدند و با غریبه‌ها صحبت کردند.

او آرزو می‌کند که این لحظه می‌توانست به "حس قوی‌تر از آنچه فجایع در خارج از کشور... به معنای و احساس آن هستند، حس شهروندی در جهان" منجر شود. با این حال، او استدلال می‌کند که دولت بوش این "امکان فوق‌العاده" را سرکوب کرد و از ۱۱ سپتامبر به عنوان بهانه‌ای برای پیگیری "دستورالعمل‌های موجود گسترش امپریالیستی و سرکوب داخلی" استفاده کرد.

## بخش ۱۰: فرا رسیدن هزاره: ۱۵ فوریه ۲۰۰۳

سولنیت ۱۵ فوریه ۲۰۰۳ را به عنوان لحظه‌ای دیگر از امید برجسته می‌کند، زمانی که میلیون‌ها نفر در سراسر جهان در اعتراض به جنگ عراق تظاهرات کردند. او این را "بزرگترین و گسترده‌ترین اعتراض جمعی در جهان" می‌نامد و خاطرنشان می‌کند که بدون رهبران یا یک ایدئولوژی واحد از طریق اینترنت سازماندهی شده است.

او "سرزندگی و سرخوشی" مردم را در این راهپیمایی‌ها توصیف می‌کند، زیرا آنها فرصتی برای بیان عقاید خود، مشارکت و دیدن اینکه دیگران اعتقادات آنها را به اشتراک می‌گذارند، پیدا کردند. این لحظه‌ای از "همبستگی در سراسر جهان" بود که در برابر تقسیمات ناشی از ۱۱ سپتامبر قرار گرفت. او نقل قولی از نیویورک تایمز می‌آورد که اعتراضات مردمی را "ابرقدرت دیگر جهان" نامید.

## بخش ۱۱: تغییر تخیل تغییر

سولنیت فعالان را به چالش می‌کشد تا دیدگاه مکانیکی خود را از تغییر کنار بگذارند و به جای آن پیچیدگی و غیرقابل پیش‌بینی بودن تاریخ را بپذیرند. او از قانون "اثرات غیرمنتظره فعالان" صحبت می‌کند، جایی که علل کوچک می‌توانند پیامدهای بزرگی داشته باشند و پیروزی‌ها به آرامی آشکار می‌شوند. او از تمثیل پروانه استفاده می‌کند تا نشان دهد که چگونه "کوچکترین تغییرات، حتی چیزهای غیرقابل تشخیص" می‌توانند "آب و هوای کاملاً متفاوتی را ایجاد کنند". تاریخ مانند آب و هوا است، نه مانند شطرنج؛ دائماً در حال تغییر و هرگز به پایان نمی‌رسد.

سولنیت همچنین ایده "نجات" را به عنوان یک واژه نادرست برای فعالیت مورد انتقاد قرار می‌دهد. او استدلال می‌کند که "نجات" به معنای جداسازی چیزی از "فرآیند خطرناک، ناپایدار و همیشه در حال تغییر زندگی روی زمین" است. در عوض، او بر "حفاظت" و "حفظ" تاکید می‌کند، زیرا پیروزی‌ها موقتی هستند و نیاز به نگهداری مداوم دارند. او استدلال می‌کند که فعالان نباید خیلی زود "به خانه بروند" و باید به مبارزه برای عدالت اقتصادی و دیگر اهداف ادامه دهند.

## بخش ۱۲: غیرمستقیم بودن عمل مستقیم

سولنیت بین امید و ایمان تمایز قائل می‌شود. امید بر شواهد استوار است، در حالی که ایمان حتی زمانی که هیچ راهی برای تصور پیروزی در آینده قابل پیش‌بینی وجود ندارد، ادامه می‌یابد. او استدلال می‌کند که فعالیت "غیرقابل اعتماد" و "غیرمستقیم" است. اعمال مستقیم اغلب نمادین هستند و بر گفتمان سیاسی و تخیل جمعی تاثیر می‌گذارند.

او تجربه خود را به عنوان یک نویسنده برای نشان دادن غیرمستقیم بودن و تاخیر در تاثیر اعمال ما به اشتراک می‌گذارد. او خاطرنشان می‌کند که کتاب‌هایی مانند "نافرمانی مدنی" اثر ترورثو مدت‌ها پس از انتشار خود بیشترین تاثیر را داشتند.

سولنیت همچنین به جنبش ضد هسته‌ای نوادا در دهه ۱۹۸۰ اشاره می‌کند که الهام‌بخش یک جنبش مشابه در قزاقستان شد که منجر به تعطیلی سایت آزمایش هسته‌ای شوروی شد. او تاکید می‌کند که "هیچ‌کس نمی‌تواند پیامدهای کامل اعمال خود را بداند، و تاریخ پر از اعمال کوچکی است که جهان را به روش‌های شگفت‌انگیز تغییر داد." او به فعالان محیط زیست

توصیه می‌کند که جنبه "شاعرانه" کار خود را از دست ندهند و به یاد داشته باشند که مقاومت می‌تواند یک "لذت، یک آموزش، یک مکاشفه" باشد.

### بخش ۱۳: فرشته تاریخ جایگزین

سولنیت مفهوم "فرشته تاریخ" والتر بنیامین را به چالش می‌کشد، که گذشته را به عنوان یک "فاجعه واحد که ویرانه‌ها را روی هم می‌ریزد" می‌بیند. در عوض، او "فرشته تاریخ جایگزین" را پیشنهاد می‌کند، یک "فرشته کمیک" که به ما نشان می‌دهد "اعمال ما مهم است، که ما همیشه در حال ساختن تاریخ هستیم، به دلیل آنچه اتفاق نمی‌افتد و همچنین آنچه اتفاق می‌افتد."

او مثال‌های پیروزی‌های زیست‌محیطی را بیان می‌کند که اغلب نادیده گرفته می‌شوند، زیرا آنها "هیچ اتفاقی نیفتاد" به نظر می‌رسند. او به لغو برنامه موشک MX، حفاظت از مینرال کینگ، احیای دریاچه مونو و شکست طرح‌های دفن زباله‌های هسته‌ای اشاره می‌کند. اینها "مکان‌هایی از عدم حضور، یا حداقل عدم حضور ویرانی" هستند. این فرشته به ما "دلایلی برای عمل" می‌دهد، زیرا "می‌توانست بدتر باشد."

## بخش ۱۴: ویآگرا برای کاریبو

این بخش به غیرقابل پیش بینی بودن و عجیب بودن تغییر می پردازد. سولنیت با استفاده از کویوت، خدای حيله گر بومیان آمریکا، به عنوان یک تمثیل، استدلال می کند که جهان توسط "آفرینشگران ناقص و شوخ طبعی" ساخته شده است و "آفرینش ادامه دارد."

او به مثال ویآگرا اشاره می کند که به طور غیرمنتظره به حفاظت از گونه های در معرض خطر کمک کرده است. این نشان می دهد که "گاهی اوقات فضیلت به زمین می خورد" و نتایج خوب می توانند از منابع غیرمنتظره ای حاصل شوند. او همچنین به بازگشت حیوانات وحشی مانند گرگ ها، گاو میش ها و خرس ها به مناطق مختلف آمریکای شمالی اشاره می کند.

سولنیت نتیجه می گیرد که "فرشته تاریخ جایگزین از ما می خواهد به نامرئی ایمان بیاوریم؛ کویوت از ما می خواهد به عجیب بودن اساسی جهان، حس شوخ طبعی و انعطاف پذیری آن اعتماد کنیم."

## بخش ۱۵: لعنت به بهشت

سولنیت به "کمال‌گرایی" در فعالان چپ انتقاد می‌کند که می‌تواند منجر به ناامیدی و نادیده گرفتن پیروزی‌های کوچک‌تر شود. او استدلال می‌کند که "یک دنیای بهتر، بله؛ یک دنیای کامل، هرگز." او خاطرنشان می‌کند که پیروزی‌ها اغلب موقتی، ناقص یا به نوعی مصالحه شده‌اند، اما آنها همچنان باید جشن گرفته شوند و به کار ادامه دهیم.

او از تمثیل یوتوپیا به عنوان یک افق استفاده می‌کند که "هرگز به آن نمی‌رسیم، اما در جهت آن حرکت می‌کنیم." او خاطرنشان می‌کند که تمایل به "بهشت" در فرهنگ یهودی-مسیحی اغلب منجر به "حس عمیقی از فقدان" می‌شود، زیرا آن را به عنوان یک حالت ساکن و ایده‌آل قبل یا بعد از تاریخ تصور می‌کند. در مقابل، او از "سقوط خوشایند" صحبت می‌کند، جایی که انسان‌ها با مبارزه در یک دنیای ناقص به بشریت کامل خود دست می‌یابند.

سولنیت مفهوم "سیاست پیش‌تصویرسازی" را معرفی می‌کند، که به این معنی است که اگر شما آنچه را که آرزویش را دارید تجسم کنید، از قبل موفق شده‌اید. این بدان معناست که فعالیت نه تنها ابزاری برای تغییر چیزها است، بلکه خانه‌ای است که می‌توان در آن طبق اعتقادات خود زندگی کرد.

## بخش ۱۶: عبور از شکاف بزرگ

جوردن از ما می‌خواهد که تقسیماتی را که ما را فتح می‌کنند، کنار بگذاریم، یعنی فرقه‌گرایی و این فرض که تفاوت لزوماً مخالفت است. سولنیت به پایان دوگانگی‌ها و تضادهایی که برای تصور جهان از آنها استفاده می‌کردیم، می‌پردازد، مانند سرمایه‌داری و کمونیسم. او خاطرنشان می‌کند که زاپاتیستاها سیاستی را ارائه دادند که نه سرمایه‌دارانه بود و نه کمونیستی.

او تاکید می‌کند که "حقوق و چپ" اصطلاحات قدیمی هستند. او استدلال می‌کند که "بسیاری از مردم ممکن است هر بند از یک پلتفرم چپ را بپذیرند، به جز شناسایی با چپ و میراث آن." او خواستار ائتلاف‌ها و وابستگی‌های جدیدی می‌شود که بدون این برجسب‌های قدیمی بوجود می‌آیند و خاطرنشان می‌کند که جنبش‌های اخیر، مانند شبه‌نظامیان آمریکایی، ممکن است با مترقیان در برخی زمینه‌ها، مانند ارج نهادن به محلی، اشتراکاتی داشته باشند.

سولنیت به "مصالحه" بین آمریکای صنعتی یقه‌آبی و فعالان محیط زیست در سیاتل اشاره می‌کند. او همچنین به ائتلاف‌های اخیر بین محیط زیست‌گرایان و گاوداران در غرب آمریکا اشاره می‌کند که نشان‌دهنده "یک تغییر بزرگ در سیاست طبقاتی جنبش محیط زیست یقه‌سفید" است. این نشان‌دهنده نوع

جدیدی از فعالیت است که در آن ائتلاف‌ها می‌توانند بر اساس نقاط مشترک بین گروه‌های بسیار متفاوت و کنار گذاشتن تفاوت‌ها شکل گیرند.

## بخش ۱۷: پس از ایدئولوژی، یا تغییرات در زمان

سولنیت این "موج جدید" فعالیت را به عنوان "ضد ایدئولوژیک" توصیف می‌کند، با "یک گشاده‌دلی، یک امیدواری و تمایل به تغییر و اعتماد." او از ایده کورنل وست در مورد "مبارز آزادی جاز" صحبت می‌کند، که "یک حالت وجودی در جهان، یک حالت بداهه‌پردازی از تمایل انعطاف‌پذیر و سیال به واقعیت" است.

او تاکید می‌کند که این جنبش "ضد دکترینال" است و از "تنوع عظیمی از گروه‌های ذینفع جهانی و نیاز به سازگاری با مسائل و دیدگاه‌های متعدد آنها" منعکس می‌شود. این جنبش به دنبال ایجاد یک "سیاست فرآیند" است، جایی که "تنها قطعیت انجام کاری است که در زمان مناسب و در مکان مناسب احساس درستی دارد."

سولنیت خاطر نشان می‌کند که هدف این جنبش‌ها "به دست گرفتن قدرت" نیست، بلکه "آزاد کردن مفهوم آزادی و انقلاب از ایده ایجاد دائمی نوع دیگری از جامعه" است. این "انقلابی در ماهیت انقلاب" است که در آن مردم "خلاق و دارای قدرت و بینش" هستند.

### بخش ۱۸: محلی جهانی، یا تغییرات در مکان

سولنیت به بحث بین "محلی" و "جهانی" می‌پردازد و استدلال می‌کند که پاسخ به بیشتر سوالات "یا/یا" "هم هر دو" است. او جنبش عدالت جهانی را به عنوان "یک جنبش جهانی در دفاع از محلی" تعریف می‌کند. این بدان معناست که مقاومت در برابر شرکت‌های فراملیتی اغلب "به صورت جهانی شبکه شده" است.

او مفهوم "زیست‌منطقه‌گرایی" را معرفی می‌کند، تلاشی برای زندگی در چارچوب معانی، جوامع، محدودیت‌ها و چشم‌اندازهای بلندمدت یک منطقه. این جنبش "ضد ایدئولوژیک" است و بر انطباق به جای تحمیل تاکید دارد.

سولنیت همچنین به "بازگشت دموکراسی مستقیم ضد سلسله‌مراتبی" اشاره می‌کند، که در آرژانتین به عنوان "horizontalidad" شناخته می‌شود. او تأکید می‌کند که "پذیرش قدرت محلی لزوماً به معنای محلی‌گرایی، عقب‌نشینی یا عدم تحمل نیست، بلکه تنها یک بنیان منسجم برای حرکت در جهان بزرگ‌تر است."

### بخش ۱۹: رویایی سه برابر بزرگ‌تر از تگزاس

سولنیت به ۱۲ اکتبر ۱۹۹۲، پانصدمین سالگرد ورود کریستف کلمب به قاره آمریکا، اشاره می‌کند. این رویداد فرصتی شد تا مردم بومی "تاریخ خود را از آمریکا، به عنوان مکانی که کشف نشده بود بلکه مورد تهاجم قرار گرفته بود" مطرح کنند. او خاطرنشان می‌کند که "به یاد آوردن گذشته، زمینه‌ای برای ایجاد تغییر در حال حاضر شد."

او به جنبش سرخپوستان آمریکا (AIM) و شورای معاهده بین‌المللی سرخپوستان اشاره می‌کند که برای حقوق بومیان در سازمان ملل متحد مبارزه کردند. سولنیت بر این تأکید می‌کند که "ایده‌ها حداقل به اندازه قانون در تغییر وضعیت بومیان آمریکا مهم بوده‌اند، زیرا حتی دستاوردهای قانونی نیز بر پایه تخیل تغییر یافته و تاریخ بازنویسی شده بنا شده‌اند."

او به پیروزی‌های بومیان در سال‌های اخیر اشاره می‌کند، مانند بازگرداندن اجساد و اسکلت‌ها در مجموعه‌های موزه، و پیروزی‌های قانونی علیه وزارت کشور. او همچنین به افزایش تعداد افرادی که خود را بومی آمریکایی می‌دانند، اشاره می‌کند. او از ایجاد نوناووت در کانادا، یک استان خودمختار که سه برابر بزرگ‌تر از تگزاس است، به عنوان یک پیروزی عظیم یاد می‌کند.

## بخش ۲۰: شک

سولنیت واقعیت‌های کابوس‌وار تغییرات آب و هوایی را تصدیق می‌کند و خاطرنشان می‌کند که ایالات متحده "نامتناسب‌ترین تولیدکننده تغییرات آب و هوایی" است. او اذعان می‌کند که "دیدن تغییر رادیکال در ایالات متحده دشوار است، و تشخیص اینکه چقدر ضروری است آسان."

اما او همچنان امید را ارائه می‌دهد و خاطرنشان می‌کند که "بعضی از گیاهان از مرکز می‌میرند و به سمت بیرون رشد می‌کنند؛ ایالات متحده رسمی شبیه مرکز پوسیده یک جهان شکوفا به نظر می‌رسد، زیرا در جاهای دیگر، به ویژه در حاشیه‌ها، و حتی در حاشیه‌های این کشور، شورش‌های زیبا در حال شکوفایی هستند." او استدلال می‌کند که ناامیدی زودهنگام ما را از عمل معاف می‌کند.

او به "پارالیز امید" اشاره می‌کند، جایی که مردم "درک می‌کنند که اقتصاد فعلی ما سمی، مخرب در مقیاس عظیم و به شدت ناعادلانه است و با این حال هنوز در تصور اصلاح موثر مشکل دارند". سولنیت تاکید می‌کند که "تغییر عمیق برای بهتر شدن رخ می‌دهد، حتی اگر دیدن آن دشوار باشد، زیرا یکی از رایج‌ترین اثرات موفقیت این است که بدیهی فرض شود."

## بخش ۲۱: سفر به مرکز جهان

سولنیت این بخش را با دعوت خواننده به سفری تخیلی در شهر خود، سان فرانسیسکو، آغاز می‌کند، تا نشان دهد چگونه تاریخ، امید و مبارزه در مکان‌های معمولی به هم می‌رسند. او از نماد پلیکان قهوه‌ای استفاده می‌کند که زمانی تقریباً ناپدید شده بود اما بازگشته است.

او به یادبودها و مکان‌های تاریخی در سان فرانسیسکو اشاره می‌کند که داستان‌هایی از پیروزی‌ها و مبارزات ناتمام را روایت می‌کنند. او به "مکالمه پنهان" بین این یادبودها درباره "آزادی، راه‌حل‌های ناقص و انقلاب‌های ناتمام" اشاره می‌کند.

او تجربه خود را از داوطلب شدن در مرکز شهر سان فرانسیسکو، جایی که به افراد بی‌خانمان غذا می‌دهد، به اشتراک می‌گذارد. او خاطرنشان می‌کند که "نادیده گرفته می‌شود که جمعیت بی‌خانمان قابل توجهی در ایالات متحده قبل از دهه ۱۹۸۰ وجود نداشت."

### پس‌نگاه: دستاوردهای خارق‌العاده مردم عادی (۲۰۰۹)

سولنیت با بازبینی حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، استدلال می‌کند که "نیویورکی‌ها تسلیم نشدند" و "قدرت مردم عادی خارق‌العاده بود." او بر داستان فریب‌خورده‌ای که به دنبال ۱۱ سپتامبر توسط دولت و رسانه‌ها منتشر شد، تاکید می‌کند که "انعطاف‌پذیری" مردم را پنهان کرد و به "پاسخ شرم‌آور" جنگ در عراق منجر شد.

او مثال‌هایی از همدلی و کمک متقابل در طول حملات ۱۱ سپتامبر ارائه می‌دهد، مانند تخلیه موفقیت‌آمیز ساختمان‌ها، عملیات قایق‌رانی که صدها هزار نفر را نجات داد، و کمک‌رسانی غریبه‌ها به یکدیگر. او خاطرنشان می‌کند که "وحشت یک پدیده فوق‌العاده نادر در بلایا است" و آنچه اتفاق می‌افتد اغلب "لطف و وقار" است.

او از مردم می‌خواهد "به یاد بیاورند آنچه واقعاً اتفاق افتاد" و "قدرت خود را به رسمیت بشناسند."

### **همه چیز در حال پیوستن است در حالی که همه چیز از هم می‌پاشد (۲۰۱۴)**

سولنیت این بخش را با تامل بر سند رسمی از انقلاب فرانسه آغاز می‌کند که نشان می‌دهد چگونه تغییرات اساسی در جامعه رخ داده است. او از نقل قول اورسولا کی. لگوین استفاده می‌کند: "ما در سرمایه‌داری زندگی می‌کنیم. قدرت آن اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. حق الهی پادشاهان نیز چنین بود. هر قدرت انسانی می‌تواند توسط انسان‌ها مقاومت و تغییر یابد."

او داستان شهر ریچموند، کالیفرنیا را روایت می‌کند، جایی که یک ائتلاف مردمی توانست در برابر هزینه‌های عظیم شرکت نفتی شورون، نامزدهای مترقی را در شورای شهر و شهرداری به پیروزی برساند. این مثال نشان می‌دهد که "اگر یک ائتلاف مردمی کوچک بتواند در سطح محلی در برابر یک شرکت عظیم پیروز شود، یک ائتلاف جهانی می‌تواند در برابر غول‌های سوخت فسیلی پیروز شود."

سولنیت به پیشرفت‌های هیجان‌انگیز در فناوری انرژی پاک اشاره می‌کند و خاطرنشان می‌کند که راه‌ها برای تغییرات آب و هوایی "راه‌حلی در دسترس هستند." او همچنین به گزارش‌های علمی ترسناک درباره تغییرات آب و هوایی اشاره می‌کند، اما تأکید می‌کند که "تفاوت بین بهترین و بدترین سناریو بسیار زیاد است، و آینده هنوز نوشته نشده است."

او گروه سوم قهرمانان را معرفی می‌کند: فعالان. او استدلال می‌کند که جنبش آب و هوا "بزرگ‌تر و موثرتر از آن چیزی است که به نظر می‌رسد" و به پیروزی‌های قابل توجهی دست یافته است، مانند جنبش سلب سرمایه از سوخت‌های فسیلی و مبارزه با فرکینگ و خط لوله کیستون.

### پس‌گفتار: به عقب و به جلو

سولنیت این کتاب را "برای تشویق فعالانی که برخی از رویاها و ارزش‌های او را به اشتراک می‌گذارند" نوشت. او اذعان می‌کند که فعالیت "ریشه در هویت‌ها و احساسات" دارد و به دنبال "زندگی درونی سیاست" است.

او خاطرنشان می‌کند که بسیاری از فعالان با ناامیدی و بدبینی دست و پنجه نرم می‌کنند. او این ناامیدی را "خرس عروسکی ناامیدی چپ" می‌نامد و استدلال می‌کند که این امر آنها را از مسئولیت رها می‌کند. او تأکید می‌کند

که کسانی که "بیشترین چیزها در خطر" را دارند، اغلب امیدوارترین هستند و فعالیت خود امید را ایجاد می‌کند.

سولنیت به تجربه یک مهاجر کامبوجی اشاره می‌کند که گفت: "اگر امید نداشتیم، مبارزه نمی‌کردم. و اگر مبارزه نمی‌کردم، از پول پوت جان سالم به در نمی‌بردم." او تاکید می‌کند که "ناامیدی یک موقعیت ایدئولوژیک نیست، بلکه یک عادت و یک عکس‌العمل است." او فعالان را به چالش می‌کشد تا "هم درباره چیزهای وحشتناکی که باید با آنها درگیر شویم و هم درباره باخت‌های پشت سر ما صحبت کنند، و هم درباره پیروزی‌ها و دستاوردهایی که به ما اعتماد به نفس برای ادامه پیگیری امکانات را می‌دهد."

## پرسش‌هایی برای تعمق و زنده کردن امید

(با الهام از "امید در تاریکی" ربکا سولنیت):

۱. **بازنگری در روایت شخصی ناامیدی:** لحظاتی در زندگی‌تان را به یاد بیاورید که احساس ناامیدی شدید کرده‌اید. سولنیت می‌گوید ناامیدی داستانی است که ما برای خودمان تعریف می‌کنیم. آن داستان چیست و چه عنصرهایی از آن، دیدگاه شما را نسبت به آینده محدود کرده است؟ چگونه می‌توانید آگاهانه بخش‌هایی از این روایت را بازنویسی کنید تا فضای بیشتری برای امکانات و عمل ایجاد شود؟

۲. **قدرت "ناپیدا" در زندگی‌تان:** سولنیت از "تاریخ سایه‌ها" صحبت می‌کند، جایی که تغییرات مهم در حاشیه و دور از دید اتفاق می‌افتند. به زندگی خود نگاه کنید. چه تغییرات مهم یا پیروزی‌هایی را تجربه کرده‌اید که در ابتدا کوچک، غیرمستقیم یا حتی نادیده گرفته شده بودند؟ چگونه می‌توانید اهمیت این "پیروزی‌های ناپیدا" را در مسیر شخصی خود به رسمیت بشناسید و از آنها برای پرورش امید استفاده کنید؟

۳. کشف "فرشته تاریخ جایگزین" درون خود: سولنیت فرشته‌ای را پیشنهاد می‌کند که به ما نشان می‌دهد اعمال ما اهمیت دارد، حتی به خاطر "آنچه اتفاق نمی‌افتد". چگونه می‌توانید "اتفاق نیفتادن" فجایع یا مشکلات را در زندگی خود به عنوان یک پیروزی در نظر بگیرید؟ چه نقش فعالی در جلوگیری از این "ناکامی‌های بالقوه" داشته‌اید و این درک چگونه می‌تواند به شما امید دهد؟

۴. شادی به عنوان یک عمل شورش: سولنیت می‌گوید "شادی به فعالیت خیانت نمی‌کند بلکه آن را پایدار می‌کند" و "شادی یک عمل اولیه شورش است" در برابر سیاستی که قصد دارد شما را ترسو، بیگانه و منزوی کند. لحظاتی از زندگی‌تان را به یاد بیاورید که با وجود چالش‌ها، توانستید شادی، خلاقیت یا ارتباط عمیق را تجربه کنید. چگونه این لحظات به شما قدرت یا استقامت بخشیده‌اند؟ چگونه می‌توانید آگاهانه شادی را در مواجهه با چالش‌های بزرگ‌تر در زندگی خود بگنجانید؟

۵. **پیمودن مسیر ناتمام:** سولنیت معتقد است که پیروزی‌ها "همیشه ناتمام" هستند و "هنوز به طور کامل محقق نشده‌اند." به یکی از اهداف بزرگ یا تغییراتی که در زندگی خود به دنبال آن هستید، فکر کنید. چگونه می‌توانید این "ناتمام بودن" را به عنوان یک فرصت برای ادامه مشارکت و رشد بپذیرید، به جای اینکه آن را دلیلی برای ناامیدی بدانید؟

### تمرین‌هایی برای تقویت امید:

۱. **نقشه‌برداری از پیروزی‌های کوچک:** یک دفترچه یادداشت یا یک فایل دیجیتال را به "پیروزی‌های کوچک" اختصاص دهید. هر روز، حداقل سه اتفاق (کوچک یا بزرگ) را که به نظر شما نوعی پیشرفت، حل مشکل، یا لحظه‌ای از ارتباط یا زیبایی بوده‌اند، یادداشت کنید. هفته‌ای یک بار، به این لیست نگاهی بیندازید و ببینید چگونه این "رشته‌های امید" در طول زمان در حال شکل‌گیری هستند، حتی اگر تأثیرات بزرگ آن‌ها هنوز آشکار نباشد.

۲. **ایجاد "بیانیه امید" شخصی:** با الهام از "بیانیه امید" زاپاتیستاها، یک بیانیه شخصی از امید برای زندگی خودتان بنویسید. این بیانیه می‌تواند شامل ارزش‌هایی باشد که به آن‌ها اعتقاد دارید، تغییراتی که می‌خواهید در خود یا در دنیای اطرافتان ببینید، و اقداماتی که متعهد به انجام آن‌ها هستید. این بیانیه را در جایی قرار دهید که هر روز آن را ببینید تا به شما یادآوری کند.

۳. **"قدم زدن" برای تغییر:** سولنیت اشاره می‌کند که "یک راهپیمایی زمانی است که بدن‌ها با راه رفتن صحبت می‌کنند." یک هدف کوچک و معنادار برای خود تعیین کنید که نیاز به "قدم زدن" یا "مشارکت فیزیکی" دارد (مثلاً: پیوستن به یک گروه داوطلب محلی، کمک به یک خیریه، شرکت در یک تظاهرات صلح‌آمیز، یا حتی انجام یک کار فیزیکی کوچک برای کمک به شخصی دیگر). در حین انجام این کار، به حس "ارتباط" و "هدفمندی" توجه کنید.

۴. **گفتگوهای فراتر از دوگانگی‌ها:** سولنیت بر "ائتلاف‌های عجیب" و "پیمودن مسیر فراتر از دوگانگی‌ها" تاکید می‌کند. فردی را در زندگی خود شناسایی کنید که دیدگاه‌های او به طور قابل توجهی با شما متفاوت است (مثلاً در مورد سیاست، ارزش‌ها، سبک زندگی). با احترام و کنجکاوی با او در مورد موضوعی که به آن علاقه دارید، صحبت کنید. هدف این تمرین "تغییر ذهن" طرف مقابل نیست، بلکه "یافتن نقاط مشترک" یا "درک تفاوت‌ها" است که می‌تواند به گسترش دیدگاه شما کمک کند و زمینه‌هایی برای همکاری‌های غیرمنتظره در آینده ایجاد کند.

۵. **پرورش تخیل تغییر:** سولنیت بیان می‌کند که "انقلاب واقعی، انقلابی است که در تخیل اتفاق می‌افتد." هر روز، زمانی را به تصور "دنیایی که ممکن است" اختصاص دهید. این تصورات می‌توانند در مقیاس کوچک (مثلاً یک روز ایده‌آل برای خودتان) یا در مقیاس بزرگ (مثلاً حل یک مشکل جهانی) باشند. از تمام حواس خود برای vivid کردن این تصورات استفاده کنید. این تمرین به پرورش خلاقیت و دیدگاه برای تغییر کمک می‌کند